

خواهر شهید کافی از سبک زندگی پدر و برادرش می گوید

این صدا نسل به نسل وقف

امام حسین (ع) است



♦ **فاطمه شجانی** | نیاز نیست خیلی مذهبی باشی؛ فقط اگر کمی اهل مجلس روضه باشی، حتما اسم شیخ «احمد کافی» را شنیده‌ای. هنوز هم می‌توانی برخی از نوار کاست‌های قدیمی گوشه انبار را ببینی که روی آن‌ها با خط خوش نوشته شده است: سخنرانی شیخ احمد کافی. محرم‌ها یادآور صدایی است که شاید تا امروز کمتر صدایی به پای گیرایی‌اش رسیده باشد. خطیب و سخنوری که پیش از انقلاب خیلی از جوان‌ها را با حرف‌ها و سخنان دل‌نوازش پای مجالس روضه کشاند. شیخ احمد کافی در خانواده‌ای مذهبی در مشهد متولد شده و در دامان مادری محب اهل بیت پرورش یافته بود. مادری که علاقه فراوانی به حضور در مجالس امام حسین (ع) داشت و همین علاقه در پی‌ریزی شخصیت شیخ احمد تأثیر بسیاری داشت و از او خطیبی توانا و مشهور ساخت. بعد از شیخ احمد، پسرانش حاج آقا محسن و حاج آقا مجتبی هم که هر دو معمم هستند و صدایشان را از پدر به ارث برده‌اند، راه پدر را ادامه می‌دهند. محرم بهانه ما برای دیدار با حاجیه خانم «طیبه کافی» خواهر شیخ احمد کافی بود؛ خواهری که خلق و خوی برادر را به خوبی آموخته و منزلت‌ش سال‌ها محل رفت و آمد بسیاری از نیازمندان بوده است تا آنچه را که برادر پای منبر برای مردم می‌گفت، با عمل نشان دهد. در ادامه گفت‌وگوی ما با ایشان را بخوانید.

ما را به نام تومی شناسند!

با لهجه شیرین مشهدی صحبت می‌کند و صدایش مهربانی خاصی دارد. هر بار که صحبت به رابطه خواهر و برادری می‌رسد، می‌شود همان آبجی کوچیکه که داداش بزرگه هوایش را خیلی داشت و نمی‌گذاشت کسی چپ نگاهش کند و آب در دلش تکان بخورد! ۶۴ سال دارد و گرد پیری بر صورت مهربانش نشسته است. بعد از ۴۳ سال از فوت برادر، اسمش که می‌آید بغض می‌کند و بغض را با زور پایین می‌فرستد، هر چه باشد دل تنگ برادر است. خواهر است دیگر جانش به جان برادر وصل بوده و سال‌هاست برادر او را تنها گذاشته است. خاطراتش از شیخ احمد را این‌طور مرور می‌کند: «پدرم مدیر مدرسه‌ای در مشهد بود که بعد از بازنشستگی هم درمانگاه خاتم‌الانبیاء را که اخوی بنده در همان شهر ساخته بود، مدیریت می‌کرد. مادرم زن بسیار مذهبی و خیلی مقید به واجبات و مستحبات بود؛ طوری که هیچ‌کدام از بچه‌ها را بی‌وضو شیر نمی‌داد و قرآن و دعاخواندنش هیچ‌وقت ترک نمی‌شد. شیخ احمد اخلاق مذهبی را از مادر گرفته بود. ما ۶ برادر و ۲ خواهر بودیم اما من و حاج احمد خیلی به یکدیگر وابسته بودیم. البته خودش خیلی با محبت بود، به همه اعضای خانواده و پدر و مادرم خیلی محبت می‌کرد و احترام می‌گذاشت، اما علاقه خاصی به من داشت که علاقه‌ای فراتر از بقیه خواهر و برادرها بود. هر بار که به مشهد می‌آمد، ما را به گردش می‌برد و به خانه همه اقوام سر می‌زد. اگر سفر می‌رفت، برای همه هدیه



یادم می‌آید همیشه پای منبر شیخ احمد شلوع بود. اطراف مهدیه تهران مغازه‌های مشروب‌فروشی قرار داشت. جوان‌ها مشروب‌فروشی را رها می‌کردند و پای منبرش می‌نشستند



می‌آورد، اما همیشه هدیه من از بقیه خواهر و برادرها به قول معروف چرب‌تر بود! ۱۸-۱۹ ساله بودم که به ایلام تبعیدش کرده بودند یک روز تلفن کرد و به شوخی به من گفت «خیلی نامردی نزدیک ۴۰ روزه که ما همدیگر را ندیده‌ایم. من با یکی از داداش‌ها و زن برادرم به ایلام رفتیم و همدیگر را دیدیم و دیدار تازه شده و دل تنگی برطرف شد».

خارجشم ساواک

حاجیه خانم کافی، تعریف می‌کند: «ما در فامیلان جز شیخ احمد معمم دیگری نداشتیم؛ البته پدر بزرگم واعظ بود، اما معمم نبود. شیخ احمد

خودش دوست داشت و از ۱۶ سالگی به حوزه علمیه نجف رفت و آنجا درس خواند و بعد از آن هم تمام عمرش را پای منبر و روضه گذاشت. خانه ما مشهد بود. هر بار که به تهران می‌آمدیم، در مهدیه تهران که به کمک بازاری‌های تهران ساخته بود، پای منبرش می‌نشستیم. یادم می‌آید همیشه پای منبرش شلوع بود و جای سوزن‌انداختن نبود. این طرف و آن طرف مهدیه تهران مغازه‌های مشروب‌فروشی قرار داشت. جوان‌ها مشروب‌فروشی را رها می‌کردند و پای منبرش می‌نشستند. مردم صدایش را خیلی دوست داشتند؛ چون شیرین و خالص بود و حرف‌هایی را که می‌زد، همه مردم می‌فهمیدند، ساده و به زبان مردم صحبت می‌کرد. گاهی اوقات برای اینکه شنونده‌ها خسته نشود، لطیفه‌های مذهبی هم می‌گفت. در مجموع آدم خیلی خوش‌اخلاق و شوخ‌طبعی بود. برای همین بسیاری از جوان‌ها مریدش بودند و او را از ته دل می‌خواستند. به هیچ‌وجه روزهای پنج‌شنبه و جمعه به‌جز مهدیه تهران به‌جای دیگری نمی‌رفت، اما بیشتر اوقات محرم‌ها به شهرستان‌ها دعوتش می‌کردند. ساواک دل خوشی از شیخ احمد نداشت و خیلی اذیتش می‌کرد. حاجی بارها طعم تعبید و زندانی را چشید، اما دست از اهل بیت (ع) برنداشت. گاهی مأمورهای ساواک می‌ریختند و خانه مرحوم پدرم را می‌گشتند تا شاید نامه یا رساله امام خمینی (ره) را پیدا می‌کنند. خیلی اذیتش می‌کردند، اما او باز کارش را ادامه می‌داد».